

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۱

بررسی رویکردهای سیاسی و معنوی امامت شیعه در زندگی امام کاظم علیه السلام

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱۱

تاریخ تأیید: ۹۳/۹/۲

محمدعلی چلونگر*

محمدسعید نجاتی**

در این مقاله، پس از ارائه تحلیلی درباره پیوستگی تلاش پیگیر سیاسی امام کاظم علیه السلام، با اهتمام به شئون معنوی امامت که احیاناً با امور فوق عادی بشری همراه است، انگاره تکامل تدریجی مذهب در دوره آن حضرت نقد شده است. بخش اول مقاله که ویژه تبیین فعالیت‌های سیاسی امام هفتم علیه السلام است، این فعالیت‌ها را با روش تحلیل تاریخی و به کمک یافته‌های رجالی و حدیثی یک سیاست تهاجمی و تلاش جدی برای انقلاب و قیام عمومی تحلیل می‌کند و بخش دوم، به اهتمام امام علیه السلام برای تبیین جایگاه معنوی امامت شیعه با تکیه بر منابعی که متهم به غلو نیستند، اختصاص یافته است. بخش پایانی این نوشتار نیز به هم‌پیوستگی این دو شأن را در نگاهی شیعی ترسیم می‌کند و به استناد آن، تکامل تدریجی و یا حرکت امامت از رهبری سیاسی به رهبری معنوی و

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

** دانش‌آموخته سطح چهار حوزه و دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

فرابشری را نغی می‌نماید.

کلیدواژگان: امام کاظم علیه السلام، امامت، شأن سیاسی امامت، شأن معنوی امامت، تحول
گفتمان امامت.

مقدمه

تنوع رفتارهایی که از امامان شیعه در طول تاریخ دیده می‌شود، باعث شده که تحلیلگران به صورت‌های مختلفی به بررسی رفتار ایشان بپردازند. بسیاری از چهره‌های بنام معاصر، این تنوع رفتار را بر اساس مبنایی واحد می‌دانند که به تناسب شرایط مختلف، جلوه‌هایی گوناگون داشته است. با توجه به این دیدگاه، امامان معصوم چونان انسانی بوده‌اند که دویست و پنجاه سال عمر کرده و شرایط مختلفی را تجربه نموده، ضمن دارا بودن اصولی ثابت و استوار، با توجه به این شرایط مختلف، رفتارهای متفاوتی از خود بروز داده است.^۱

در مقابل این نگاه، برخی پژوهشگران این تنوع رفتار را شاهدی بر تغییر و تحول‌هایی بنیادین در اندیشه شیعه امامی و تکامل تدریجی آن از مسیر یک انشعاب سیاسی، به یک مذهب و نحله فکری و فقهی دانسته‌اند.^۲ طرف‌داران این نظریه، معتقدند تشیع که از ابتدا خاستگاهی سیاسی داشته و داعیه‌دار حکومت بر مسلمانان بوده، پس از ناکامی در واقعه عاشورا، به سوی ناامیدی از تشکیل حکومت رفت و برای جبران جای خالی مسئولیت رهبری سیاسی در شئون امامت، با تأثیرپذیری از مذاهب دیگری چون ناووسیه،^۳ مسائلی مانند: عصمت، مرجعیت علمی و علم غیب امام، و مسئله متکی بودن بقای خلقت به وجود امام را جایگزین شأن رهبری سیاسی جامعه برای امام کرد.

بر اساس این دیدگاه، ائمه از گرفتن خمس به دلیل اینکه آن را مالی می‌دیدند که باید در اختیار رهبر سیاسی جامعه باشد، خودداری می‌کردند؛ اما از زمان امام کاظم و امام رضا علیه السلام، تلاش دوباره‌ای برای شکل‌دهی حکومت سیاسی آغاز شد و با همین هدف،

دریافت خمس و به تبع آن، شبکه وکالت، در میان شیعه امامیه توسعه یافت. این دیدگاه، ظهور واقفه را تحت تأثیر اندیشه قیامگری و قائم‌بودن امام کاظم علیه السلام می‌داند؛ اما ناکامی این دو امام بزرگوار از تشکیل حکومت، باعث شد تا امامان بعدی ضمن حفظ مسئله دریافت خمس به‌عنوان یک حق شخصی و ملک ائمه، بر جایگاه فوق بشری آنان و امامت کودکان خردسال صحّه بگذارند و بدین صورت، تعالیم غالیان میانه‌رو وارد معتقدات شیعه گردد.^۳

به اذعان نویسنده، شئون سیاسی امامت با محوریت مشروعیت انحصاری حکومت سیاسی جامعه مسلمانان برای امام معصوم پس از پیامبر و تلاش برای بازپس‌گیری این حق غصب‌شده تعریف شده است؛ آن هم به صورت تلاش‌های کوتاه‌مدت برای دستیابی به حکومت در عصر امام و تلاش‌های بلندمدت برای زمینه‌سازی جهت تشکیل حکومت جهانی اهل بیت علیهم السلام یا انجام موازی این دو تلاش با یکدیگر.

شئون معنوی امام، تمام امور خارق‌العاده‌ای است که امام به دلیل مقام والای قدسی و مدد الهی، از آن برخوردار است و شامل ولایت تکوینی در جهان و علم نامحدود الهی درباره هستی و هرآنچه در آن است، می‌شود. گرچه این امور بالاتر از افق درک و توانایی انسان‌های عادی است، اما پذیرش آن برای امام معصوم یا هر ولیّ خدای دیگر، ملازم با غلو درباره امام یا اعتقاد شرک‌آمیز نیست؛ هرچند غلو و اعتقادات کفرآمیز درباره ائمه، ملازم اعتقاد به امور فوق بشری درباره آنان است.

نوشتار حاضر، در بخش نخست به بررسی رویکرد سیاسی امام کاظم علیه السلام در دوران امامت خود پرداخته و به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا امام در عصر خود برنامه‌ای کوتاه‌مدت برای قیام داشت یا خیر؟ در بخش دوم و پس از پاسخ به سؤال اول، این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به رویکرد سیاسی امام، آیا ایشان به شئون و جنبه‌های معنوی و ملکوتی امامت شیعه پرداختند یا خیر؟ بلکه با توجه به رویکرد سیاسی خود، از دامن زدن و ادعای شئون فرابشری خودداری کردند؟

نگاهی دیگر به تلاش سیاسی امام کاظم علیه السلام

برخی معتقدند که امام کاظم علیه السلام در صدد قیام نبود و راهبرد ایشان تقيه و مدارا با سلطه وقت و برنامه‌ریزی درازمدت برای رهبری سیاسی جامعه بود.^۴ طرفداران این دیدگاه، ناگزیرند رفتارهای تند و خارج از مدارای امام با زمامداران را با توجیه‌هایی پُر تکلف چون استفاده امام از علم خاص خود در مورد این رفتارها یا بر اساس دستور خاصی که به هر کدام از ائمه رسیده، تبیین نمایند. این در حالی است که به گمان نویسنده، شواهد بسیاری وجود دارد که سیاست امام و بلکه سیاست امام صادق علیه السلام را سیاستی تهاجمی و تلاشی جدی برای انقلاب و قیام عمومی ترسیم می‌کند. این تحلیل، می‌تواند زوایای مخفی از سیره آن حضرت را بدون این تکلف‌ها تبیین نماید؛ از جمله این شواهد، عبارت‌اند از:

۱. معرفی امام کاظم علیه السلام به عنوان قائم اهل بیت علیهم السلام از دوران امام صادق علیه السلام

روایت‌های متعددی از قیامگر بودن امام کاظم علیه السلام حکایت دارد. بر اساس این گزارش‌ها، او امامی است که اگر تنها یک روز از دنیا مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می‌کند که وی که همنام شکافنده دریا، موسی کلیم‌الله است، جهان را پُر از عدل و داد می‌کند^۵ و فرج و گشایش دین و دنیای این امت به دست اوست.^۶ خداوند همچنان که بنی‌اسرائیل را با موسی بن عمران از چنگال فرعون نجات داد، این امت را نیز با همنام او، از چنگ فرعون نجات می‌بخشد.^۷ خداوند بنی‌عباس را که چونان فرعونیان سیاه می‌پوشند، با همنام موسای پیامبر، هلاک خواهد کرد^۸ و امام کاظم علیه السلام صاحب شمشیر است و دشمنان خدا را می‌کشد^۹ و او، هفتمین امامی است که پادشاهی و حکومت و ملک و فرج و گشایش در مورد او مقدر شده است.^{۱۰}

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰هـ.ق) که از برجسته‌ترین فقیهان و محدثان شیعه است، بدون نقد سند و تردید وارد کردن در نسبت این روایات به امام صادق علیه السلام، تنها با توجه به اینکه در روایات متعددی، همه امامان شیعه قائم، به معنای برپادارنده فرمان الهی، هستند،^{۱۱} این روایات را در مورد امام کاظم علیه السلام به همین معنا یا از آن جهت که قائم از جمله فرزندان

اوست، تفسیر کرده است؛ درحالی که به نظر می‌رسد، صراحت موجود در این روایات که امام را نه قائم به معنای عام آن، بلکه کسی که قیام نظامی می‌کند و درعمل عدل‌وداد برپا می‌کند، با این تفسیر سازگار نیست. از طرف دیگر، حمل این روایات بر اینکه او پدربزرگ کسی است که این اقدامات را انجام می‌دهد نیز حملی بعید و دور از دسترس می‌باشد؛ هرچند احتمال جعل برخی از این روایات به‌وسیله راویان واقفی برای تأیید مذهب خود وجود دارد؛ اما فراوانی این روایات و سندهایی که به واقفه نمی‌رسد، دلیل محکمی برای قطعی‌بودن صدور این مضمون از روایات مذکور است.

بنابراین، به نظر می‌رسد که بهترین توجیه در مورد این روایت‌ها، پذیرش این نکته باشد که در عصر امام صادق علیه السلام پیشوای جامعه شیعه درصدد زمینه‌سازی برای قیام و یک نهضت عمومی بود و به تدریج رهبر این نهضت را به جامعه شیعه معرفی می‌کرد؛ هرچند به جهت هماهنگ‌نشدن شرایط و کوتاهی پیش‌آمده از سوی جامعه شیعه، در این امر بدا حاصل شد و قیام عمومی شیعه به وقت نامعلومی تأخیر افتاد. این مسئله با روایاتی ثابت می‌شود که بیان می‌کنند فرج امت پیامبر و گشایش شیعیان، زمانی پیش‌تر مقرر شده بود؛ ولی به دلیل رعایت‌نکردن اصول امنیتی حفظ اطلاعات و آشکارسازی اسرار ائمه که قاعدتاً مربوط به جزئیات مقدماتی قیام بود، این تقدیر مشروط الهی محقق نشد و قیام به وقتی نامشخص به تعویق افتاد؛ چنان که در مقابل، دلیل موفقیت بنی‌عباس، رعایت همین نکات امنیتی و حفظ اسرار بود.^{۱۲}

این موج آن‌چنان قدرت داشت که تا چندی بهانه‌ای شد برای رفتار فرقه انحرافی واقفیه که با وجود نصوص فراوان برای امامت امام رضا علیه السلام و شواهد روشن بر وفات امام کاظم علیه السلام، وفات آن حضرت را انکار کرده، با استفاده از روایت‌های غیبت مهدی اهل بیت علیهم السلام، مدعی غیبت آن حضرت شدند؛ البته برای این ادعا، دلایلی چون: احضار گروهی از مؤمنان عادل کرخ (محلّه شیعیان بغداد) برای گواهی‌دادن به وفات امام توسط سندی بن شاهک^{۱۳} و قراردادن جنازه مطهر امام کاظم علیه السلام بر روی پل بغداد از سوی یحیی بن خالد برمکی و معرفی آن حضرت به‌عنوان امام رافضیان که وفات کرده نیز

دخیل بود.^{۱۴}

قرار داده شدن جنازه مطهر امام کاظم علیه السلام بر مکانی عمومی چون پل بغداد، احتمال این مسئله را ضعیف می‌کند که شیعیان امکان اطمینان یافتن به وفات آن حضرت و کشف حقیقت را نداشتند.^{۱۵} تذکر این نکته مناسب است که اگرچه معرفی امام کاظم علیه السلام به عنوان قیامگر اهل بیت علیهم السلام پیش از امامت آن حضرت و به وسیله امامان پیشین، به خصوص پدر گرامی‌اش انجام شده، اما سکوت همراه با تأیید امام کاظم علیه السلام و تلاش محتمل آن حضرت برای تحقق این آرمان کوتاه‌مدت، باعث می‌شود که بتوان این مسئله را در رویکرد سیره سیاسی آن حضرت ارزیابی کرد.

۲. تشکیل یا توسعه شبکه مخفیانه و گسترده وکالت در سرزمین‌های اسلامی

شبکه وکالت، شبکه‌ای هرمی شکل برای تبادل اطلاعات و اموال میان شیعیان بود که در رأس آن، امام و رده‌های بعدی سروکیلان مناطق مختلف، و سپس وکلای شهرهای گوناگون قرار داشت و در پهنای سرزمین‌های اسلامی انتشار می‌یافت. این شبکه دوسویه، کارکردهای مهمی چون تأمین پل ارتباطی مطمئن میان امام و پیروانش در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی و نیز رساندن پیام مکتب تشیع به دوردست‌ها را بر عهده داشت و از طرف دیگر، منابع مالی لازم جهت فعالیت‌های مختلف سیاسی - اجتماعی را فراهم می‌کرد و بستر مناسبی برای توزیع این منابع به شاخه‌های مورد نیاز شیعه در گستره این سرزمین به شمار می‌رفت. اهمیت شبکه وکالت و درجه حساسیت عباسیان به این شبکه را وقتی می‌توان دریافت که یادآور شویم شبکه یادشده، بسیار به شبکه داعیان عباسی شباهت دارد که پیش از سال ۹۸ تا ۱۳۲ هـ.ق توانست با یک کار تشکیلاتی نظامی، فرهنگی منسجم در سراسر جهان اسلام تشکیل داده، به وسیله آن به سامان‌دهی نیرو و در نهایت، قیام مسلحانه علیه بنی‌امیه پردازد. بدیهی است که خلفای عباسی پس از اطلاع یافتن از حضور و کیلی از امام در نقطه دوردست کشور پهناور اسلامی، نسبت به حیات حکومت خود احساس خطر کنند و امامان شیعه را در تدارک قیامی چونان قیام عباسیان بر ضد خود بدانند. البته درباره فعالیت سازمان وکالت در دوره امام کاظم علیه السلام، دو

دیدگاه وجود دارد؛ عده‌ای این دوره را سرآغاز فعالیت‌های این شبکه می‌دانند و برخی نیز آغاز این فعالیت‌ها را از زمان امام صادق علیه السلام و گسترش وسیع آن را از این دوره می‌شمارند که پراکندگی و وسعت شیعیان اعتقادی نسبت به سابق، بسیار توسعه یافته بود.^{۱۶} این نظام، خدماتش را هم‌زمان به اشخاص و مناطق مختلف ارائه می‌داد؛ همچون شطیبه نیشابوری برای امام کاظم علیه السلام خمس اندک مالش را فرستاد و امام تنها مال او را در میان اموال فرستاده شده از نیشابور، به جهت اعتقاد صحیحش، قبول نمود و وعده داد که در مراسم دفنش شرکت کند.^{۱۷} همچنین، می‌توان به علی بن یقین، وزیر دربار و صاحب البرید (متوفای ۱۸۲هـ.ق)^{۱۸} و جعفر بن محمد بن اشعث (زنده در ۱۷۰هـ.ق)^{۱۹}، از درباریان پرنفوذ هارون اشاره کرد.

این سیطره و نفوذ، در زمانی است که آن را دوره اوج شکوه و اقتدار عباسیان می‌خوانند و دستگاه عباسی توانسته یکی از پهناورترین ممالک جهان را مدیریت و اداره کند. وجوهی که توسط این شبکه به خدمت امام می‌رسید، دارای عناوین متعددی از جمله: هدیه، خمس، زکات، نذورات و درآمد موقوفات بود^{۲۰} که با توجه به ماهیت همگانی خمس، بیشترین قسمت آن باید با این عنوان و یک‌پنجم اضافه درآمد سالانه باشد و روایات مختلف نیز می‌تواند شاهی بر آن باشد. یکی از مصارف اصلی درآمد حاصله از شبکه و کالت را می‌توان تأمین هزینه‌های قیام و زمینه‌سازی برای آن، به‌خصوص در میان مردم مدینه دانست که نقش حامیان اصلی را در قیام علیه عباسیان در این برهه ایفا کرده، از سوی آنان در تنگنای اقتصادی شدیدی بودند؛ به‌گونه‌ای که مورخان گفته‌اند: منصور مدینه را به نهایت ضعف کشاند و آن را خالی از مال و سلاح کرد.^{۲۱} هارون، خود به‌صراحت از این خطر آگاه بود و بر فقر و تنگدستی امام و پیروانش اصرار داشت و معتقد بود که اگر نیازهای اقتصادی امام تأمین باشد، او با صد هزار شمشیرزن از شیعیان و موالیانش در برابرش خواهد ایستاد.^{۲۲}

۳. سخنان و رفتار تحریک‌آمیز امام علیه السلام با خلفای عباسی

در سیره امام کاظم علیه السلام به سخنان و رفتار مبارزه‌طلبانه‌ای برمی‌خوریم که بیش از آنکه بتوان آن را با سیاق کلی تقیه و مخفی‌کاری توجیه کرد، می‌توان آن را در یک منظومه رفتارهای هشداردهنده و حماسه‌برانگیز تفسیر نمود که از طرفی، تبلیغات رژیم غاصب عباسی را خنثا می‌کرد و از سوی دیگر، ضمن ارائه هدف و دورنمای حق‌اهل بیت علیهم السلام در محفل‌های عمومی، ندای مظلومیت و غضب حق‌اهل بیت علیهم السلام را به گوش علاقه‌مندان می‌رساند. رفتارهایی چون درخواست بازپس‌دادن فدک از مهدی که مدعی اقامه عدل شده بود و وقتی مهدی عباسی (حکومت ۱۵۸ - ۱۶۹ هـ.ق) محدوده فدک را از آن حضرت پرسید، آن حضرت کوه احد و عریش مصر و سیف‌البحر و دومة‌الجندل، یعنی سرزمین‌هایی را که بدون قدرت نظامی در اختیار سپاه اسلام قرار گرفته بود، از خود دانست.^{۲۳} آن حضرت در مقابل هارون (حکومت ۱۷۰ - ۱۹۳ هـ.ق) محدوده این قلمرو را عدن (یمن)، سیف‌البحر (خزر)، افریقیه و شمال افریقا و سمرقند معرفی کرده بود و این‌ها همگی پیامی روشن داشت که به موجب آن، هارون با رنگ پریده و حالتی عصبی و لحنی اعتراض‌آمیز به امام گفت: «دیگر چیزی برای ما نمانده. پس بیا و بر مسند من بنشین!»^{۲۴} استدلال به نزدیک‌تر بودن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس آیات قرآن از جمله آیات مباحله، مشروعیت بنی‌عباس را که بر ارث‌بری خلافت از سوی جدشان عباس و سزاوارتر بودن ارث‌بری عمو نسبت به پسرعمو استوار بود،^{۲۵} به‌روشنی زیر سؤال می‌برد.

یکی از برخوردهایی که به‌روشنی نشان‌دهنده این موضع‌گیری تند و صریح و برخلاف تقیه از امام کاظم علیه السلام است، در سفر هارون به مدینه احتمالاً در سال ۱۷۹ هـ.ق خودنمایی می‌کند. بنا بر منابع مختلف، هارون در زیارت رسمی‌اش از قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای تأکید بر مسئله انتساب و ارث‌بری از آن حضرت و افتخار به آن،^{۲۶} پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با صدای بلند به‌عنوان پسرعمو مورد خطاب و سلام قرار داد و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَ الْعَمِّ» در همین حالت که هارون می‌خواست بهترین بهره‌برداری را از این خطاب و قرابت داشته باشد، امام کاظم علیه السلام پیش آمد و باعنوان «ای پدر»، به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام داد؛

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَه.» این اقدام، واکنش صریح هارون را در پی داشت و او را خشمگین ساخت و رنگش را دگرگون کرد؛ به گونه‌ای که در کمال شرمندگی اظهار کرد: «هَذَا هُوَ الْفَخْرُ؛ این، مایه افتخار واقعی است.» بنا بر گزارشی، همان‌جا دستور دستگیری امام را صادر نمود.^{۲۷}

استدلال امام در پاسخ به هارون به آیه مباهله که حسنین را پسران رسول خدا ﷺ می‌خواند و نیز آیه ۷۴ سوره انعام که حضرت عیسیٰ ﷺ را از خاندان حضرت ابراهیم ﷺ می‌داند، باینکه رابطه نسبی آنان از طریق مادر است، منطقی دیگری برای زیر سؤال بردن مشروعیت دروغین عباسیان است که بر آن تاکید داشتند.^{۲۸} همچنین، زیر سؤال بردن شایستگی هارون برای خلافت، با طرح پرسشی که هارون از جواب آن درماند و نیز نقل این روایت که امام هر قوم، باید داناترین آن‌ها باشد.^{۲۹}

گفت‌وگویی امام با هارون، هنگام زندانی شدن در بغداد که باعث شد خشم و سخت‌گیری و جسارت هارون بر امام بیشتر شود. هارون از امام درباره کاخ و تشریفات خود پرسید و حضرت آن را خانه فاسقانی دانست که به ناحق تکبر می‌کنند و راه هدایت نمی‌پویند. آن‌گاه شایستگان واقعی این خانه را شیعیان خود دانست. وقتی هارون به کنایه پرسید: «چرا صاحبان خانه، حق خود را پس نمی‌گیرند؟»، امام با اشاره به این مطلب که این خانه مقام، به صورت آباد از شیعیان گرفته شده و آنان نیز تا آباد نشود، آن را پس نمی‌گیرند، به تلاش پنهان شیعه برای بازپس‌گیری آن اشاره کردند. همچنین، امام در پاسخ به سؤال هارون که شیعیانش چه کسانی‌اند، با تلاوت آیه‌ای پاسخ دادند که تا بینة و حجت روشن نیامده، شیعیان و گمراهان در کنار یکدیگرند. شیخ مفید (م ۴۱۳هـ.ق) با استشهاد به این روایت، از این نظر حمایت می‌کند که ایشان در موضع خوف و تقیه در برابر هارون نبودند.^{۳۰}

۴. واکنش‌های امنیتی خلفای عباسی در برابر امام کاظم ﷺ

عباسیان که با شعار خون‌خواهی اهل بیت پیامبر ﷺ بر سرکار آمده بودند، به‌خوبی می‌دانستند که مقابله با اهل بیت ﷺ و برخورد تند با آنان، تأثیر منفی شدیدی بر

محبوبیت اجتماعی آن‌ها دارد. بر همین اساس است که می‌بینیم، یکی از وصیت‌های عمل‌نشده خلفای عباسی، خودداری از ریختن خون علویان است؛ زیرا آن را عامل اصلی سقوط زود هنگام بنی‌امیه می‌دانستند؛ در عین حال، رفتارهای امنیتی و خشنی که حکومت عباسی در قبال امام کاظم علیه السلام مرتکب شده، نشان از این دارد که حاکمان عباسی با وجود درک حساسیت برخورد با امام، خطر رها بودن و برخورد نکردن با آن حضرت را شدیدتر می‌دیدند و حاضر به تحمل عواقب آن بودند. در ادامه، به برخی از این شواهد تاریخی اشاره می‌کنیم:

* زندانی کردن‌های متعدد امام کاظم علیه السلام در دوره‌های مهدی و هارون عباسی که گاهی بسیار طولانی می‌شد، از جمله این برخوردهاست. خلفا برای کمتر کردن حساسیت‌های مردمی، چنین کارهایی را انجام می‌دادند.

بنا بر گزارش‌های موجود، آن حضرت یک بار در دوران خلافت مهدی عباسی، در بغداد میان سال‌های ۱۵۸ - ۱۶۹ ه‍.ق و دست‌کم دوبار در زمان هارون الرشید زندانی شد؛ دستگیری اول ایشان، در ابتدای خلافت هارون بود^{۳۱} و دیگری، پس از بازگشت هارون از عمره در سال ۱۷۹ ه‍.ق.^{۳۲}

هارون برای دستگیری امام کاظم علیه السلام، به گونه‌ای فریبکارانه زمینه‌سازی می‌کند. او در میان جمع، هنگامی که قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت می‌نماید، از آن حضرت به جهت زندانی کردن ایشان عذرخواهی کرده، دلیل آن را جلوگیری از خون‌ریزی و اختلاف میان امت پیامبر عنوان می‌کند.^{۳۳}

* دستگیری علنی امام، هنگامی که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در حال نماز بود و شکایت حضرت به درگاه پیامبر که گریه و ضجه مردم را به دنبال داشت، به روشنی شتاب‌زدگی حکومت عباسی را در خاموش کردن صدای امام نشان می‌دهد.^{۳۴}

مخفی‌نگهداشتن مسیر انتقال امام به عراق با استفاده از دو کاروان که یکی به بصره و دیگری به کوفه می‌رفت،^{۳۵} نشان‌دهنده بیم هارون از واکنش مردم و احتمال اقدام آنان جهت فراری دادن امام است. این اقدام، کاری بی‌سابقه است که در مورد امامان و خلفای

دیگر، گزارش نشده است.

* هارون به زندانی کردن امام بسنده نکرد؛ بلکه تلاش داشت با شکنجه و ترفندهای دیگر، امام علیه السلام را به زانو درآورد و دستورهای ویژه‌ای برای سخت‌گیری و شکنجه امام علیه السلام در زندان صادر کرد؛ هرچند مسئولان زندان امام علیه السلام که از سران دربار هارون بودند، تحت تأثیر رفتار و خلوص امام علیه السلام قرار می‌گرفتند و اوامر هارون را در مورد ایشان به طور کامل اجرا نمی‌کردند؛ به‌عنوان نمونه، فضل بن یحیی برمکی به دلیل خوش‌رفتاری با امام، به دستور هارون شلاق خورد و در دربار هارون لعنت شد.^{۳۶}

* گزارش‌ها حکایت از این دارند که هارون، تنها از ترفند فشار بر امام استفاده نمی‌کرد؛ بلکه با فرستادن کنیزی زیبارو سعی در اغوای امام داشت. مخالفت امام علیه السلام با این کار و پیام هارون برای امام علیه السلام که ما نه با رضایت تو را به زندان انداختیم و نه با رضایت به تو خدمت می‌کنیم و نیز بازگرداندن اجباری کنیز،^{۳۷} روشنگر نیت سوء هارون از این قضیه است.

* تصمیم به قتل حضرت توسط هادی عباسی؛ به‌گونه‌ای که سوگند خورد آن حضرت را به شهادت برساند.

* شهادت آن حضرت به فرمان هارون عباسی؛ در فضایی که هارون احتمالاً برای تبرئه خود مخفیانه به گماشتگانش برای این کار فرمان می‌داد و در شرایطی که از بیم واکنش‌ها برای سلامت بودن آن حضرت در زندان سندی، جمعی از بزرگان بغداد را دعوت کرد که به بالین آن حضرت روند و سلامت ایشان را گواهی کنند^{۳۸} و پس از وفات امام نیز جمعی دیگر سلامتی جنازه مطهرش را از هرگونه ضربه و اثر ضرب و جرح گواهی نمایند و آن‌گاه جنازه ایشان را بر پل بغداد نهاد.^{۳۹} این‌ها، همگی نشان از احساس خطری بوده که هارون از امام علیه السلام داشته و موجب شده تا او همه این سختی‌ها را برای آسیب‌رساندن به امام بپذیرد.

شواهدی که گذشت، همه از یک اقدام سیاسی حساس و مهم از سوی امام کاظم علیه السلام

خبر می‌دهد که البته گویای ناکام‌ماندن آن است. زمان دقیق این خیزش سیاسی که از سوی امام پیش‌بینی می‌شد، مشخص نیست؛ اما شاید بتوان با توجه به مناسب‌بودن نسبی شرایط دوره حکومت هادی عباسی برای قیام، زمان تقریبی این خیزش را هم‌زمان با قیام شهید فخر، حسین بن علی حسنی (متوفای ۱۶۹ هـ.ق) در ذی‌القعدة سال ۱۶۹ در این دوره دانست.

این دوره، پس از تسامح و گشایشی بود که مهدی در حکومت خود برای جبران چهره‌خشن خلافت پدرش، منصور، از خود نشان داد و فرصت بیشتری را به مردم مدینه و مکه، برای قیام و انقلاب داد.^{۴۰} به قدرت رسیدن خلیفه جدید که تا پیش از آن، تجربه حکمرانی چندانی نداشت، مناسب‌بودن زمان قیام را بیشتر جلوه می‌داد.

با توجه به واکنش شدید هادی عباسی بر ضد امام کاظم علیه السلام و سوگندش نسبت به قتل امام^{۴۱} در پی قیام حسین بن علی حسنی، می‌توان احتمال داد قیامی که در روایات وعده داده شده بود، در عصر امام کاظم علیه السلام اتفاق بیفتد و به شورش سراسری و حکومت جهانی اهل بیت علیهم السلام منجر شود. ناکامی اهل بیت علیهم السلام در این قیام، به تغییر روش ایشان در این برهه از زمان انجامید. حمایت و تأیید عمل حسین بن علی حسنی (شهید فخر) از سوی امام^{۴۲} و امامان بعدی^{۴۳} و نیز گزارش‌های حاکی از تغییر سیاست امام، تأییدکننده این گمانه‌زنی است. این قیام، دست‌کم با یک سال برنامه‌ریزی انجام شده، مقدمات آن، به‌خوبی فراهم آمده بود؛ چنان‌که تعداد حاجیانی که پیش از شروع اعمال حج به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده بودند، بسیار بود و شمار قابل ملاحظه‌ای از آنان، عراقی و طرفدار طالبیان بودند؛^{۴۴} اما به جهت درگیری حاکم مدینه با سران حسنیان مدینه و تحت فشار قرار دادن آنان^{۴۵}، شروعی زودهنگام داشت و از قضا برخلاف تصور هرساله، نیروهای عباسی موجود در حرمین در موسم حج، بیشتر از سال‌های گذشته بود؛ به‌گونه‌ای که قدرت‌نمایی عباسیان باعث ترس همراهان قیام و کنارکشیدن آنان شد و با وجود حدود چهار هزار نفر نیرو به‌سرکردگی بسیاری از بزرگان بنی‌هاشم، این قیام با یکصد تن کشته که بسیاری از آنان علوی بودند، شکست خورد.^{۴۶} در این قیام، علاوه بر سادات حسنی،

تنی چند از چهره‌های حسینی نیز شرکت داشتند.^{۴۷} در طی این جریان، خلیفه عباسی در اقدامی کم‌سابقه و آشکار، امام را به اعدام محکوم کرد.^{۴۸}

پس از شکست این قیام و با سیاست خشونت‌بار هارون عباسی، امام علیه السلام روش مبارزه را تغییر دادند و از اینکه خودشان را همان قیام‌کننده بخوانند، پرهیز کردند و زمان بعدی قیام را نامعلوم دانستند. ایشان دلیل این مخفی‌کاری را زنده‌نگهداشتن امید در میان شیعه برشمردند که هنوز توانایی لازم تشکیلاتی و معنوی را برای شکل‌دادن به قیام همه‌جانبه نداشتند.^{۴۹} امام نتیجه همراهی نکردن شیعه با قیام^{۵۰} یا افشای اسرار آن از سوی شیعه راه، سبب خشم و غضب خدا بر آنان^{۵۱} دانستند و اینکه خداوند متعال اراده کرد تا آنان را با کشتار عمومی یا جدایی از امام و پیشوایشان، عذاب کند. و این‌گونه، امام علیه السلام، خود را فدای شیعیانش نمود.^{۵۲}

تأکیدهای امام کاظم علیه السلام بر شئون خاص امامت

اشاره شد که طرف‌داران نظریه تکاملی مکتب تشیع، شئون معنوی ائمه چون: علم غیب الهی،^{۵۳} قدرت‌های فوق بشری ائمه^{۵۴} مانند توانایی بر سخن‌گفتن با حیوانات و پرندگان^{۵۵} یا تصرف در کائنات،^{۵۶} مسئله مرجعیت علمی، امامت کودک خردسال و این اعتقاد که «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» را از جمله موارد غلوآمیز در مورد اهل بیت علیهم السلام می‌شمارند. به اعتقاد اینان، این روایت‌ها به‌وسیله راویان غالی شیعه مانند: مفضل بن عمر (متوفای پیش از ۱۸۳ هـ.ق)، محمد بن سنان (متوفای ۲۲۰ هـ.ق) و جابر بن یزید (متوفای ۱۲۷/۱۲۸ هـ.ق) و یاران‌شان، پس از ناامیدی از رهبری سیاسی ائمه، باوجود جلوگیری مکتب قم از این نوع اندیشه‌ها، در میان شیعه رواج پیدا کرده است.^{۵۷}

بیان شواهدی از این گونه امور خارق‌العاده در مورد امام کاظم علیه السلام، از راویان و منابعی که در اعتبار و دوریشان از غلو تردیدی نیست،^{۵۸} استدلالی بر بطلان این نظریه است. گفتنی است، غالی‌دانستن افرادی چون محمد بن سنان و مفضل بن عمر، یا کنار گذاشتن احادیث این کتاب‌ها به صرف اینکه مؤلفان به صحت سند روایات آن تأکید

نکرده‌اند، مورد پذیرش نبوده و سخن گفتن از آن مجال دیگری می‌طلبد. به‌عنوان مقدمه، باید یادآور شد که انکار مسائلی که قرآن کریم مانند آن‌ها را به‌صراحت در مورد انبیا و اولیای گذشته بیان فرموده، مخالفت با میثاق مشترک و پذیرفته همه مسلمانان است و نمی‌توان بشربودن امامان علیهم السلام یا پیامبر نبودنشان را دلیلی بر ناممکن بودن انجام این امور از آنان دانست. با استناد به احادیث و جایگاهی که مقام امام معصوم را تبیین می‌کند، می‌توان این مسئله را از اصول پذیرفته غالب شیعه دانست.^{۵۹}

آیات فراوانی از قرآن کریم، به‌گونه‌ای که شائبه هیچ تاویلی در آن نمی‌رود، تمام صفاتی را که این افراد به‌عنوان صفات فوق بشری یاد می‌کند، به بعضی انبیا یا غیرانبیا نسبت داده است. این آیات ثابت می‌کند که فوق بشر دانستن یک انسان، اگر به معنای اثبات صفت مخصوص به خداوند برای یک بشر باشد که او را از دایره مخلوقیت خارج کند و بالاتر ببرد، مردود خواهد بود؛ اما اثبات صفاتی که ممکن است بشری را دارای قدرتهایی برتر از بشرهای دیگر نشان دهد، هرچند این قدرت در بسیاری از انسان‌ها نباشد، قابل انکار نیست.

اینک به ارائه نمونه‌هایی از سیره امام کاظم علیه السلام در مورد امور غیرعادی که نشانگر قسمتی از شئون معنوی امام است، می‌پردازیم. از جمله روایان گزارش‌هایی که نقل می‌کنیم، برخی محدثان مکتب قم هستند که به تعصب و مبارزه با غلو مشهورند؛ مانند محمد بن حسن بن ولید (متوفای ۳۴۳ هـ.ق) که به نقل صدوق (متوفای ۳۷۱ هـ.ق)، نفی سهو از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اولین درجه غلو می‌دانست.^{۶۰} این گونه روایات را می‌توان در عناوین ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. دانستن زبان‌های مختلف

بر اساس گزارشی که در کتاب حمیری قمی، با سندی بدون افراد متهم به غلو نقل شده، امام علیه السلام در برابر تعجب علی بن ابی حمزه که دید آن حضرت با غلامان حبشی خود، به زبان خودشان سخن گفت، توانایی سخن گفتن خویش با زبان‌های مختلف را نسبت به سایر توانایی‌ها و علوم امام معصوم، قطره‌ای از دریا دانست؛^{۶۱} چنان‌که قرآن کریم شبیه

این مطلب را در سطح بالاتر در مورد حضرت سلیمان علیه السلام به صراحت خبر داده است؛ یعنی سخن گفتن آن پیامبر الهی با هدهد، دانش سخن گفتن با پرندگان و فهمیدن سخنان مورچه. (نمل، آیه ۱۶)

۲. زمین از زمان خلقت آدم بدون حجت نمانده

این روایت، از لحاظ بار معنایی، هموزن حدیث «لَوْلَا الْحُجَّةُ» است. راویان سند این حدیث، قمی‌ها هستند و شیخ صدوق نیز آن را روایت کرده است. در این حدیث می‌خوانیم: «این، حقی است بر خداوند متعال از بندگان که هیچ‌گاه زمین را از امامی که به‌وسیله او مردمان به سوی خداوند هدایت شوند و حجت بر بندگان وجود داشته باشد، خالی نکرده است؛ امامی که هر که او را رها کند، گمراه می‌شود و هر که با او همراه شود، نجات می‌یابد.»^{۶۲}

۳. اطلاع‌دادن از زمان مرگ افراد متعدد

این مطلب، در روایات متعدد با اسنادی که شامل موارد فوق نیست، آمده است. از معروف‌ترین این موارد، اطلاع‌دادن و پیش‌بینی مرگ ناگهانی خلفای عباسی، منصور و هادی، است.^{۶۳} از دیگر موارد آن که شامل نکته راهگشایی در این باره است، از سیف بن عمیره (زنده در ۱۶۰هـ) نقل شده که پس از شنیدن اینکه امام علیه السلام مرگ کسی را از پیش خبر می‌دهد، تعجب نموده است و در درون خود، این امر را انکار کرده، امام علیه السلام نیز او را نسبت به این انکار توبیخ می‌کند؛ با این استدلال که چنین مسئله‌ای برگرفته از علم منایا و بلااست^{۶۴} و فردی عادی چون رشید هجری^{۶۵} (متوفای ۶۰هـ) نیز از آن برخوردار بود و امام معصوم نسبت به داشتن این علم، بر امثال رشید که از معارف اهل بیت علیهم السلام نیز به اندازه کافی بهره نبرده و مستضعف بوده، اولویت دارد.

در کتاب‌های *بصائر الدرجات* و *کافی*، احادیث متعددی با این موضوع در مورد خبر مرگ افراد مختلف آمده^{۶۶} و در برخی، بیانی شبیه همین استدلال نیز مطرح شده است. این امر، نشان‌دهنده آن است که امام تحت شرایطی قرار گرفته بود که لازم می‌دانست این توانایی ائمه علیهم السلام را برای شیعیان روشن نماید.

۴. زنده کردن گاو خانواده‌ای تهیدست

بر اساس این گزارش که با سندی استوار و به دور از افراد متهم به غلو نقل شده، امام علیه السلام در صحرای منا زنی را دید که با بچه‌های یتیمش پیرامون گاو شیرده مرده‌شان گریه می‌کردند. امام وقتی این منظره را دید، اظهار کردند که می‌توانند گاو را زنده کنند. آن‌گاه دو رکعت نماز خوانده، دعایی کردند و پس از آن، با اشاره پا به گاو، آن را زنده کردند. حضرت پس از ابراز شگفتی زن و اینکه سوگند خورد عیسی مسیح باز آمده، خویشتن را در میان شلوغی جمعیت پنهان نمود.^{۶۷}

۵. جان بخشیدن به تصویر شیری که افسونگر را از هم درید

این گزارش را شیخ صدوق به تفصیل از اساتید سخت‌گیر قمی‌اش چون محمد بن حسن ولید در دو اثر خویش نقل کرده است. به عقیده علی بن یقظین، راوی این حدیث، که جایگاه ویژه‌ای در دربار هارون داشت، تأثیر این حادثه در تصمیم هارون برای قتل امام علیه السلام بسیار بوده است.^{۶۸}

باید به این نکته توجه داشت که ناسازگاری یک خبر با شرایط و زندگی عادی بشری، اگر از مجرا و مسیر مورد اعتماد نقل شده باشد، نمی‌تواند دلیل نادرستی آن باشد؛ هرچند معمولاً پذیرش آن دشوار است.

یادآور می‌شویم که نظیر این مطلب، در قرآن کریم به‌صراحت در مورد حضرت عیسی علیه السلام آمده است؛ مانند جان‌بخشیدن به مجسمه گلی و آفریدن پرنده واقعی (مأئده، آیه ۱۱۰) و زنده کردن مردگان به اذن الهی (آل عمران، آیه ۴۹).

۶. علم امام در کودکی

تلاوت آیات قرآن در بدو تولد و الهام الهی به امام از همان هنگام و شایستگی پیدا کردن برای دریافت علم اولین و آخرین؛^{۶۹} چنان‌که قرآن کریم به‌صراحت سخن گفتن عیسی مسیح علیه السلام را زمانی که در گهواره بود، مطرح می‌کند. (مریم، آیه ۲۹ - ۳۲)

۷. موارد دیگر

مستجاب‌الدعوه بودن، دانستن ضمیر پنهان و خوردن غذای بهشتی، از دیگری مواردی

است که افرادی چون شقیق بن ابراهیم بلخی (متوفای ۱۹۴ هـ) در ماجرای هم‌سفری خود با آن امام کاظم علیه السلام، از ایشان نقل می‌کند. شایان توجه است که این روایت را اهل سنت نقل نموده‌اند و نه شیعه.^{۷۰}

نتیجه

در این نوشتار تلاش شد با هماهنگی نشان دادن شئون فوق بشری و بُعد سیاسی امامت و نیز توجه امام کاظم علیه السلام به هر دو جنبه، پیوستگی این دو بُعد در سیره این امام همام ثابت شود و با بیان شواهدی چند، نشان دهیم که آن حضرت از فرصت‌های پدیدآمده برای به‌دست‌گرفتن قدرت، غافل نبود و تشکیل حکومت را وظیفه انحصاری امام دوازدهم نمی‌دید؛ هرچند حوادث پیش‌آمده مانع تحقق یافتن این هدف شد. بازخوانی شواهد تلاش سیاسی امام علیه السلام، اندیشه بازایستادن امام از تلاش برای رهبری سیاسی در این برهه به صورت کوتاه‌مدت را نفی نمود.

شواهد تأییدکننده این تحلیل، از این قرار است: معرفی روشن امام کاظم علیه السلام به‌عنوان قائم و قیامگر اهل بیت علیهم السلام از دوران امام صادق علیه السلام، تشکیل یا توسعه شبکه مخفیانه و گسترده وکالت در پهنای دولت اسلامی، برخوردها و سخنان تند امام با خلفا عباسی و نیز واکنش‌های شدید و امنیتی خلفای عباسی در برابر امام کاظم علیه السلام.

پس از آن، شواهدی از سیره آن حضرت در مورد تأکید بر شئون معنوی امام مانند مسئله علم غیب و توانایی‌های فراانسانی و فرامادی امام، این باور را نفی می‌کند که افول اندیشه رهبری سیاسی جامعه، باعث توجه شیعه به این موارد شده باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ چهارم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۳ش، ص ۲۷؛ محمدباقر الصدر، *أئمة أهل البيت علیهم السلام ودورهم فی تحصین الرسالة الإسلامیة*، موسوعة الشهيد الصدر، ج ۲۰، الطبعة الثانية، قم: مرکز الأبحاث والدراسات التخصصیة للشهید الصدر، ۱۴۳۲ق، ص ۴۳؛ سید علی خامنه‌ای، *انسان ۲۵۰ساله* (بیانات مقام معظم رهبری)، چاپ چهارم، تهران: مرکز صبا، ۱۳۹۰ش، ص ۲۹؛ مهدی پیشوایی، *سیره پیشوایان*، پنجم، قم: مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶ش، ص ۲۱.
۲. سید حسین مدرسی طباطبایی، *مکتب در فرایند تکامل نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخست*، ترجمه هاشم ایزدپناه، چاپ چهارم، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۶ش، ص ۳۸؛ احمد الکاتب، *التشیع السیاسی والتشیع الدینی*، اول، لبنان: مؤسسة الانتشار العربی، ۲۰۰۹م، ص ۵۹ و ۸۳؛ هالم هاینس، *تاریخ تشیع*، ترجمه محمدتقی اکبری، اول، قم: نشر ادیان، ۱۳۸۵ش، ص ۴۴ و ۱۶۰؛ اتان کلبرگ، «از امامیه تا اثناعشریه»، ترجمه محسن الویری خندا، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ش ۲، زمستان ۱۳۷۴ش.
۳. مدرسی، پیشین، ص ۳۳ - ۴۳.
۴. پیشوایی، پیشین؛ سبجانی، پیشین، ص ۲۱.
۵. محمد بن حسن (شیخ طوسی)، *کتاب الغیبة للحجة*، چاپ اول، قم: ۱۴۱۱ق، ص ۴۸ و ۴۶.
۶. همان، ص ۵۸.
۷. همان، ص ۴۵.
۸. همان، ص ۴۷.
۹. همان، ص ۴۸.
۱۰. همان، ص ۶۳.
۱۱. کلینی، یک باب مستقل از کتاب شریف کافی را به همین مسئله و با همین عنوان

- اختصاص داده است. (نک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، چاپ چهارم، تهران: الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۵۳۶)
۱۲. حسن بن سلیمان بن محمد حلّی، مختصر البصائر، چاپ اول، قم: ۱۴۲۱ ق، ص ۲۷۹؛ کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: ۱۴۰۳ ق، ص ۷۵، ص ۲۸۸.
۱۳. احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، چاپ اول، بیروت: ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳، ص ۳۳.
۱۴. محمد بن محمد (شیخ مفید)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، چاپ اول، قم: ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۲۴۳.
۱۵. مدرسی، پیشین، ص ۱۲۶.
۱۶. همان، ص ۲۰؛ محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، چاپ اول، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۲ ش، ج ۱، ص ۵۱.
۱۷. قبر شطیطه، امروزه در نیشابور زیارتگاه است. (سعید بن هبة الله قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائح، چاپ اول، قم: ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۳۲۹؛ محمد بن علی (ابن شهر آشوب مازندرانی)، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، چاپ اول، قم: ۱۳۷۹ ق، ج ۴، ص ۲۹۱.
۱۸. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م، ج ۸، ص ۱۸۹؛ محمد بن علی بن محمد (ابن العمرانی)، الإنباء فی تاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم السامرائی، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الآفاق العربیة، ۱۴۲۱ ق، ص ۷۴.
۱۹. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۵؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۷؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۸ ق، ج ۱، ص ۷۰.
۲۰. جباری، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۷.
۲۱. شمس‌الدین محمد بن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، الطبعة الثانية، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م، ج ۱۰، ص

۳۵

۲۲. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، چاپ اول، مشهد: ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۹۳؛ یوسف بن حاتم شامی، الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم، چاپ اول، قم: ۱۴۲۰ق، ص ۶۵۶؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۹۲.

۲۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۳.

۲۴. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۱؛ ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، ربیع الأبرار ونصوص الأخبار، چاپ اول، بیروت: ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۹م، ج ۱، ص ۲۶۰؛ محمد بن حسن بن محمد بن علی (ابن حمدون)، التذکرة الحمدونیة، چاپ اول، بیروت: ۱۹۹۶م، ج ۹، ص ۲۸۹.

۲۵. برای این استدلال عباسیان، نک: تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۶۷ و ج ۹، ص ۲۳۱.

۲۶. خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۲.

۲۷. جمال‌الدین شبراوی، الإتحاف بحب الأشراف، چاپ اول، قم: دار الكتاب، ۱۴۲۳ق، ص ۳۰۰.

۲۸. محمد بن محمد (شیخ مفید)، الإختصاص، چاپ اول، قم: ۱۴۱۳ق، ص ۵۶؛ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۸۴.

۲۹. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۲.

۳۰. شیخ مفید، الإختصاص، ص ۲۶۳.

۳۱. ابن کثیر دمشقی، البدایة والنهایة، بیروت: دار الفکر، [بی تا]، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

۳۲. خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۹.

۳۳. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۷۴؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۹؛ نعمت‌الله بن عبدالله جزائری، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، چاپ اول، بیروت:

۱۴۲۷ق/ ۲۰۰۶م، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳۴. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۸۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۲۷.

۳۵. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۰؛ محمد بن احمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین وبصیرة المتعظین، چاپ اول، قم: ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۲۱۹؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۷.
۳۶. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۱؛ فتال نیشابوری، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۰.
۳۷. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۲۹۸.
۳۸. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۹۷.
۳۹. ابوالفرج علی بن الحسین الأصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر، بیروت: دار المعرفة، [بی تا]، ص ۴۱۷؛ شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۲؛ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳.
۴۰. محمد سهیل طقوش، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی و اضافات رسول جعفریان، چاپ چهارم، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه قم، ۱۳۷۸ش، ص ۷۶ و ۸۵.
۴۱. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۷۹.
۴۲. ابوالفرج علی بن الحسین الأصفهانی، پیشین، ص ۳۷۵.
۴۳. ابی نصر البخاری، سر السلسلة العلویة، تحقیق و تقدیم و تعلیق السید محمد صادق بحر العلوم، الأولى، [بی جا]: ۱۴۱۳ق / ۱۳۷۱ش؛ همان، ص ۱۵؛ ابن عنبه حسنی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶۴.
۴۴. طبری، پیشین، ج ۸، ص ۲۰۰.
۴۵. همان، ص ۱۹۳؛ ابوالفرج الأصفهانی، پیشین، ص ۳۷۳.
۴۶. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۲۷.
۴۷. ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی، پیشین، ص ۳۷۵.
۴۸. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ج ۱، ص ۷۹.
۴۹. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۹.
۵۰. محمد صالح بن احمد مازندرانی، شرح الکافی الأصول والروضة، چاپ اول، تهران: ۱۳۸۲ق، ج ۶، ص ۳۷.

۵۱. محمدباقر مجلسی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، چاپ دوم تهران: ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۲۶.
۵۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰.
۵۳. مدرسی، پیشین، ص ۶۲ و ۷۰.
۵۴. همان، ص ۶۶.
۵۵. همان، ص ۸۰ و ۸۱.
۵۶. همان، ص ۶۲.
۵۷. همان، ص ۶۶ - ۹۶.
۵۸. همان، ص ۱۰۲.
۵۹. جعفر سبحانی، *رسائل و مقالات*، چاپ دوم، قم: انتشارات امام صادق علیه السلام: ۱۴۲۵ق، ج ۶، ص ۱۲۷.
۶۰. شیخ صدوق، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، چاپ دوم، قم: ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۶۰.
۶۱. عبدالله بن جعفر حمیری، *قرب الإسناد*، چاپ اول، قم: ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۶.
۶۲. شیخ صدوق، *کمال الدین وتمام النعمة*، چاپ دوم، تهران: ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۲۱.
۶۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۴؛ محمد بن حسن صفار، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)*، چاپ دوم، قم: ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۶۵.
۶۴. دانش پیشگویی بلاها و نوع مرگ‌ها که از اشخاصی گرفته شده که خداوند آن‌ها را با غیب آشنا کرده است. (تعلم من ذی علم)
۶۵. از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران خاص امیر مؤمنان و حسنین علیهم السلام. (نک: *أسد الغابة*، ج ۲، ص ۷۰؛ *أعیان الشیعة*، ج ۷، ص ۶؛ *فهرس التراث*، ج ۱، ص ۶۶)
۶۶. حمیری، پیشین، ص ۳۳۷؛ اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۵؛ شیخ صدوق، *الأمالی*، چاپ ششم، تهران: ۱۳۷۶ش، ص ۳۷۷؛ همان، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۷۹.
۶۷. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۴؛ محمد بن حسن صفار، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۲.
۶۸. شیخ صدوق، *الأمالی*، پیشین، ص ۱۴۸؛ همو، *عیون الاخبار*، پیشین، ج ۱، ص ۹۵.

۶۹. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۶.

۷۰. عبدالرحمن بن علی بن محمد ابوالفرج (ابن جوزی)، *صفة الصفوة*، تحقیق محمود فاخوری و د. محمد رواس قلعه‌جی، الطبعة الثانية، بیروت: دار المعرفه، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۱۸۴.